

کرامت های امام صادق (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">

هدف خداوند از آفرینش انسان آن است که او شناخته شود و مقصود از شناخته شدنش آن است که او مورد پرستش قرار گیرد:

و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. 1

و من جن و انس را نیافریدم مگر که مرا به یکتائی پرستش کنند.

آفریده‌های خدا نشانه‌های هستی اویند و زیباییهای آفرینش و وجود عقل و تدبیر، دلیل واحدیت و یگانگی اوست و در نهاد انسان عقل را رهنمونی برای این مقصد قرار داده است. اما عقل به تنهایی به چگونگی پرستش خدا راه ندارد و طریق بندگی او را نمی‌شناسد و این خود خداست که باید چگونگی بندگی و عبادت را بیان دارد و لذا انبیاء را برای این هدف فرستاده است تا آنان راه بندگی و چگونگی فرمانبری را به بشر یاد دهند.

از سوی دیگر، آیا عقل می‌تواند ادعای هر صاحب دعوی را در زمینه پیامبری بپذیرد بی آنکه از او معجزه و دلیل بطلبد؟ بنابراین انبیاء و رسولان الهی باید به هنگام ادعای پیامبری، برهان و دلیل بیاورند و ما کسی را پیامبر و رسول می‌شناسیم که حجت و دلیلی قاطع دارد. مگر نه آن است که بیشتر مردم با وجود دلایل و معجزات، پیامبران خدا را انکار کردند و ایشان را تصدیق ننمودند؟! تا چه رسد که اینان دلیل و برهانی اقامه نکنند و ناگفته پیداست که دعوی نبوت بدون اقامه دلیل و وجود معجزه، قابل تصدیق نیست، بلکه نبودن حجت و دلیل، خود گواه نادرستی دعوی خواهد بود.

معجزه چیست؟ این سؤال، شایسته دقت و توجه است؛ زیرا تصدیق نبوت موقوف بر وجود معجزه می‌باشد. به نظر نگارنده پاسخ این سؤال با ملاحظه آنچه که در این باره در قرآن آمده است، چندان دشوار نیست. شما وقتی در مورد آیاتی که قرآن به موسی (علیه السلام) نسبت داده - ید بیضا و عصا - و آنچه به عیسی (علیه السلام) نسبت داده - بهبود بخشیدن کوری و برص، زنده کردن مردگان و آفریدن پرندگان - و در معجزه حضرت محمد صلی الله علیه و آله - یعنی قرآن - دقت کنید، خواهید دانست که معجزات انبیاء چیزهایی بودند که بشر با وجود علم و نیروئی که داشته، از آوردن مانند آنها عاجز و ناتوان بوده است .

کدام انسان دانشمند و نیرومندی است که بتواند آتش سوزان را سرد و سلامت کند؟ یا پرنده‌ای را قطعه قطعه نماید و هر قسمت آن را روی قله کوهی قرار دهد و سپس آنها را فرا خواند و اجزاء به سوی او حرکت کرده، دوباره به هم بپیوندند و پرنده اولی شود؟ یا کف دستش همچون نورافکنی نور دهد، بی آنکه صدمه‌ای داشته باشد؟ یا عصایش به صورت ماری درآید و همه بازیهای دروغین جادوگران را ببلعد؟ یا کور و بیمار مبتلا به برص را سلامت بخشد؟ یا مرده را زنده کند؟ یا از گل، شکل پرنده‌ای بسازد و سپس در او بدمد و به صورت پرنده‌ای حقیقی درآید؟ و یا کیست که بتواند در همه خصوصیات قرآن با آن برابری کند؟ و معجزات دیگری که در قرآن حکیم آمده ناطق است.

با این بیان، فرق میان معجزه و جادو آشکار می‌گردد و نیز فرق بین معجزه و صنعت و تکنیک عصر حضار نیز معلوم می‌شود؛ زیرا معجزه آن عمل خارق العاده و خارج از نظام طبیعی است که در حد ذات خود عملی ممکن و شدنی است (زیرا امر محال اصولاً نشدنی است) و اینگونه اعمال و معجزات جز به دست افراد معینی از بشر که

صاحبان دعوت به سوی خداوند تعالی هستند، تحقق نمی یابد. چون فرض بر این است که آن کارها خارج از سطح نیروی بشری قرار دارد؛ پس جز با موهبتی از سوی خدا امکان تحقق آنها نیست و او این موهبت را به هر که از بندگان مقرب خود که بخواهد، می بخشد. اما جادو که فن و شیوه‌ای است، هر کس آن را یاد بگیرد می تواند انجامش دهد؛ زیرا نوعی تردستی و خیالپردازی و گمراهی است و از حقیقت و واقعیت به دور. و صنعت و تکنیک هم دانشی است بر پایه قوانین طبیعت که هر کس آن دانش را فرا گیرد و بیاموزد و طبیعت پدیده‌ها و ترکیب عناصر را بشناسد، قادر به انجام آن خواهد بود.

سؤال: دانش روز معجزه را رد می‌کند، زیرا آن را امری می‌داند برخلاف قوانین طبیعی و اسباب و علل عادی و هیچ امری بر خلاف علل و اسباب عادی، امکان تحقق ندارد! پاسخ به این سؤال و اشکال به ترتیب زیر است :
اولاً : قرآن با صراحت تمام بیان می کند که پیامبران، آن کارهای خارق‌العاده و امور غیر طبیعی را انجام داده‌اند، مثل سلامت و خنکی آتش برای ابراهیم و حرکت پرندگان تکه تکه شده به سوی او، ید بیضای موسی بدون کوچکترین ناراحتی و صدمه و مار شدن عصای او، بهبودی بیماریهائی توسط عیسی که علم پزشکی از درمان آنها ناتوان بوده است، مانند کوری مادرزاد و بیماری برص و بزرگتر از همه زنده کردن مردگان و آفرینش پرندگان و غیر آن. و ارزش دانشی که مخالف قرآن است، چه می تواند باشد؟! بلکه چنین دانشی، دانش نیست و مسلماً اشتباه است، چون در برخی مقدماتش خطا وجود دارد.

ثانیاً : این معجزات و کارها، در حد ذات. خود ممکن هستند. پس چرا ما منکر آنها شویم؟ در صورتیکه همه آنها ممکن می باشند و احتیاج به آنها نیز وجود دارد و قدرت خداوند متعال نیز شامل و عام است و هرگز نقص و عجز به او راه ندارد، که او بر همه چیز قادر و توانا است .
البته ما کارهائی را که اصولاً محال و ناممکن هستند - ذاتاً یا عرضاً - مثل ایجاد شریک باری، جمع بین دو ضد و دو نقیض و قرار دادن دنیا با همین بزرگی در میان تخم مرغی با وصف خردیش، نشدنی می‌دانیم، چون محل صالح نیست. پس نقص از سوی مقدر است نه از جانب قدرت. امام سخن گفتن سنگریزه و پاره شدن ماه و راه رفتن درخت و امثال آن که هم محل قابل است و هم قدرت خدا شامل آن می‌شود، هیچ منعی از تحقق آنها نیست.

ثالثاً : اگر معجزات و نشانه‌های انبیا غیر ممکن و نشدنی باشند، پس به چه وسیله می توان صدق ادعای انبیا را فهمید؟ و اگر دعوی نبوت بدون ارائه دلیل و معجزه باشد، پس همه می‌توانند چنین ادعائی بکنند. پس چه امتیازی است برای پیامبر صادق؟! و فرق میان صادق و کاذب چیست؟

بدیهی است که نبوغ، زیرکی، فصاحت، دانش، امانت و صداقت هر چند که موجب آن می شوند که فرد آراسته به آنها، فردی ممتاز و برجسته باشد، اما کافی نیستند که به خاطر وجود آن صفات در پیامبر، مردم او را تصدیق کنند؛ زیرا بیشتر مردم برای صفات مزبور وزنه‌ای قائل نبوده، بلکه قادر به تشخیص آنها نیستند، تا چه رسد که به وجود آنها در شخص پیامبری بطور کامل پی ببرند.

پس ناگزیر باید علامت و چیزی محسوس به دست انبیا رخ دهد و پدید آید که دیگر انسانها از انجام آن عاجزند، تا بدین وسیله عذر و بهانه مردم تمام شود و همه مردم اعم از دانایان و جاهلان و عاقلان و هوشیاران، همگی در برابر آن کار، خاضع و خاشع باشند.

رابعاً: چرا دانش و علم از تحقق امور غیر طبیعی مانع است؟ آیا آفریدگار امور عادی و غیر عادی یکی نیست؟ پس آن خداوندی که می‌تواند پدیده‌ها را براساس علل و اسباب عادی تحقق بخشد، می‌تواند آنها را به علل و اسبابی

دیگر برتر از فکر و سطح قدرت ما جامه وجود بپوشاند. و اصولاً ما وقتی برخی پدیده‌های الهی را مورد نظر قرار دهیم می‌بینیم که آنها جز براساس و علل عادی تحقق یافته‌اند، مثل آغاز خلقت.

به نظر شما قوانین طبیعی در آفرینش آدم و حوا و آغاز خلقت آسمانها و زمین، درختان، جویبارها، معادن، فلزات و امثال آنها چه بوده است؟ خداوند آنها را بدون وجود ماده قبلی آفریده و بدون الگو و نقشه خلقت فرموده و اگر قانون طبیعی در آفرینش ابتدائی اشیاء مذکور همان عناصر و مواد ترکیبی آنهاست، پس قانون طبیعی و عادی در خلقت و آفرینش خود این مواد و عناصر چه بوده است؟

آری، ما در مورد آفریده‌ها به دنبال قوانین طبیعی هستیم، زیرا عادتاً در آفرینش پدیده‌ها، آن قوانین و نوامیس طبیعی را حاکم می‌بینیم؛ اما به هر حال کلیت این قوانین را در مورد همه پدیده‌ها قبول نداریم، چون آفریدگار قوانین طبیعی و غیر طبیعی را یکی می‌دانیم؛ بویژه که خداوند در اقدام به آفرینش از طریق غیر عادی و بر خلاف قوانین طبیعی هدف و غرضی دارد و آن اتمام حجت بر بندگان و ارشاد آنها و راهنمائیشان به سوی الوهیت و قدرت خود و صدق دعوی انبیای خویش است.

پس ما در تصدیق این نشانه‌ها و معجزات که بطور غیر عادی و بر خلاف قوانین طبیعی رخ می‌دهد، اگر حضور داریم، باید مشاهده و احساس کنیم و اگر در آن زمان نبوده‌ایم، باید از طریق نقل و روایت صحیح و معتبر در جریان آنها قرار بگیریم.

این معجزات و کرامات همچنانکه به دست پیامبران صورت می‌گیرد، به همان دلیل و به همان هدف و غرض توسط اوصیای آنان نیز انجام می‌پذیرد؛ زیرا مگر نه آن است که بعثت انبیاء برای ارشاد مردم به شناخت خداوند و عبادت اوست؟ تعیین اوصیاء و امامان نیز به همین هدف صورت می‌پذیرد. پس همانگونه که طرح رسالت نیاز به ارائه معجزه دارد، در دعوی وصایت نیز احتیاج به آوردن معجزه است. بنابراین، پس از آنکه به معجزه نیاز افتاد - که در حد ذات خود يك کار عملی و ممکن است - فرقی میان مصادیق مختلف آن مانند احیای مردگان، آفرینش پرندگان، به سخن آوردن سنگ و درخت و غیر آنها نخواهد بود؛ زیرا عموم و شمول قدرت خداوند در همه موارد یکسان است و نزد خداوند آفریدن يك ذره با ایجاد يك تل و خلقت آسمان با آفرینش حشرات هیچ فرقی نمی‌کند. پس هیچ انسان بینا و با بصیرتی صدور کارهائی مثل احیای مردگان، طلاسازی خاك و اخبار از غیب را از پیامبران و اوصیای ایشان بعید نمی‌شمارد، همچنانکه کارهای نسبتاً آسانتری چون جاری ساختن آب، فرود آوردن باران، حاضر کردن انگور در غیر فصل و امثال آن را بعید نمی‌شمرد؛ زیرا همه این کارها و اعمال، در تحت پوشش قدرت خداوند قرار دارند و در امکان تحقق و مورد نیاز بودن یکسانند.

بنابراین، امام صادق (علیه السلام) نیز پس از آنکه امام معصومی است که از سوی خدا تعیین شده و برای پیشبرد رسالت اسلام منصوب گشته است، ناگزیر باید برای اثبات امامتش معجزه ارائه کند آنگاه که نیاز است و از خطر ایمن می‌باشد، آنگونه که بر پیامبر به هنگام دعوت به اسلام ارائه معجزه لازم و واجب بود و این نظریه و اعتقاد شیعه امامیه است.

اما به نظر اهل سنت! امام صادق (علیه السلام) نزد آنان از عترت پاك پیامبر است، که همه فضائل و کمالات را یکجا حایزند، چنانکه سخنان بزرگان علمای اهل سنت بر این معنی دلالت دارد و ما در یکی از فصول همین نوشته پاره‌ای از اظهارات و کلمات دانشمندان سنی را درباره امام صادق (علیه السلام) آورده‌ایم. 2 پس به عقیده آنان نیز صدور نشانه‌ها و کرامات برجسته از امام صادق (علیه السلام) غرابتی ندارد، چنانکه خود، نقل و روایت کرده‌اند و ما اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم و ناگفته نماند که صاحب کتاب «مدینه المعاجز» در حدود سیصد کرامت و

منقبت راجع به امام صادق (علیه السلام) روایت و نقل کرده و ما برخی از آن کرامات را که در کتابهای ارزنده و تألیفات ارزشمند علما آمده و مورد اتفاق هر دو مذهب تشیع و تسنن می‌باشد، می‌آوریم .

استجابت دعای امام صادق (علیه السلام)

در «اسعاف الراغبین» می‌نویسد: امام صادق (علیه السلام) مستجاب الدعوه بود. هرگاه چیزی از خداوند می‌طلبید تا سخنش به پایان نرسیده و از جای دعا بلند نشده بود، خواسته‌اش بر آورده می‌شد. در «لواقح الانوار» می‌نویسد: او (امام صادق) سلام الله علیه اگر به چیزی احتیاج پیدا می‌کرد عرض می‌کرد: ای پروردگار من! من به چنین و چنان نیازمندم و هنوز کلامش تمام نمی‌شده خواسته‌اش را در کنار خود می‌دید. و این (و گواهی از دو نویسنده و دانشمند، نه تنها دلیل آن است که امام مستجاب الدعوه بوده، بلکه به سرعت استجابت دعای امام نیز دلالت دارد که حتی مثل اینکه مسؤول عهده در کنار و در پیشاپیش او حضور داشته است. و این دانشمند که مطلب را به این قاطعیت و به این صورت مطرح کرده‌اند جز برای این نیست که نزد آنان روایات و دلایل فراوان در این زمینه وجود داشته و در سینه‌ها مطالب فراوان در آن مورد، فراهم بوده است به حدی که استجابت دعای امام و سرعت آن نزد این نویسندگان دانشمند در ردیف مطالب مسلم و محسوس و قطعی قرار گرفته است .

1- از جمله دعا‌های مستجاب امام، دعائی است که به هنگام قصد شوم منصور درباره آن حضرت رخ داده است. او که بیش از يك بار تصمیم به قتل امام گرفت ، خداوند به برکت دعای امام، میان او و امام مانع شد بلکه حالش دگرگون گشت و بر خلاف تصمیم و آهنگ نامیمونش به استقبال امام شتافت و بیش از حد در احترام و بزرگداشت او کوشید. 3

حکم بن عباس کلبی ضمن دو بیت شعر گفته بود:

ما زید را بر چوبه دار زدیم و هرگز دیده نشده است که مهدی به دار آویخته شود. و شما از روی سفاهت و بی‌خردی عثمان را با علی قیاس کردید، در حالیکه عثمان از علی پاکتر و پاکیزه‌تر است !
وقتی امام صادق (علیه السلام) این شعر کلبی را شنید، دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! درنده‌ای از درندگان را بر او مسلط گردان که او را از هم بدزد و بخورد.

از قضا بنی امیه او را برای مأموریتی به کوفه اعزام کردند، و در راه، شیری او را از هم درید و خورد. 4

2- داود بن علی عباسی که از سوی منصور والی مدینه بود، معلى بن خنیس پیشکار و کارگزار امام صادق (علیه السلام) را دستگیر کرد و او را به شهادت رسانید و به این اکتفا نکرد، می‌خواست به امام هم سوء قصد کند، که امام صادق (علیه السلام) به خشم آمد و داود را نفرین فرمود و شنیده شد که امام فرمود: «هم اکنون، هم اکنون».

هنوز نیازیش امام به پایان نرسیده بود که سر و صدا از خانه داود بلند شد و گفتند که او در جا و دفعه‌تاً مرده است. 5

3- آری، مردم با استفاده از دعا‌های مستجاب امام صادق (علیه السلام) شفا پیدا می‌کردند که از آن جمله است حبابه والیه که از زنان بافضیلت بوده است. او حضور امام می‌رسید و مسائلی در زمینه حلال و حرام می‌پرسید و مردم حاضر از طرح اینهمه مسائل توسط يك بانو در شگفت می‌ماندند؛ زیرا آنان کمتر دیده بودند که آنگونه زیبا سؤال طرح شود. پس از تمام شدن سؤال و جواب، امام احساس می‌کند که حبابه می‌گرید و سرشک از دیدگانش

سرازیر می‌شود.

امام: چرا گریه می‌کنی؟

حبابه: ای فرزند رسول خدا! درد بدی دارم؛ از آن دردها و ابتلاهایی که به انبیا و اولیا علیهم السلام عارض می‌شده است. خانواده و خویشاوندان نزدیک من می‌گویند حبابه به بیماری بدن گرفتار شده و اگر رهبر و امام او آنگونه که او می‌گوید امام مفترض الطاعه‌ای است، چرا دعا نمی‌کند تا بیماریش بهتر شود؟ اما من از این بیماری و مرض ناراضی نیستم و می‌دانم که وسیله آزمایش من و کفاره گناهانم است و می‌دانم که این بیماری، بیماری صالحان است.

امام: درد بدی داری؟

حبابه: آری، ای فرزند رسول خدا!

آنگاه امام لبهائش را تکان داد و معلوم نبود که آیا دعا می‌خواند یا چه می‌گوید. بعد به حبابه فرمود: بلند شو و به اندرونی و میان بانوان برو و به بدن خود نگاه کن که آیا اثری از آن مرض و بیماری می‌بینی؟ حبابه می‌گوید: وارد اندرونی امام شدم و لباسهایم را کنار زدم و در سینه و بدنم اثری از آن بیماری زجرآور ندیدم. امام فرمود: حالا برو به آنان بگو اینگونه بوسیله امام خویش به خدا تقرب می‌جویم.

و این حبابه همان دختر جعفر اسدی است و «والبیه» نسبت به «بنی والبه» است که شاخه‌ای از قبیله اسدند و این همان بانوی صاحب سنگریزه‌هایی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشان امامت بر روی آنها زد و همان زنی است که زیاد عمر کرد تا امام رضا (علیه السلام) را هم دید و به روزگار او درگذشت و در میان پیراهن امام پیچیده شد و دفن گردید. او تنها يك کرامت از امام ندیده است. قبلاً هم نزد امام حسین (علیه السلام) آمده و بیماری برص گرفته بوده و به دعای آن حضرت بیماری برص او بهتر شده است و در یکصد و سیزده سالگی نزد امام سجاد (علیه السلام) حضار شده که از شدت پیری می‌لزیده است. امام را در حال نماز دیده و می‌خواسته برگردد که امام با اشاره انگشت جوانی او را به وی باز گردانیده است و هنگامی که نزد امام رضا (علیه السلام) شرفیاب شد آن حضرت هم جوانی او را دوباره به وی برگردانید و به روایتی او مرگ را برگزید و در خانه امام از دنیا رفت.

4- بانویی دیگر حضور امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: جانم به قربان شما! پدر و مادر و خانواده‌ام همگی شما را دوست می‌داریم.

امام: راست می‌گوئی! حالا چه می‌خواهی؟

بانو: قربانت گردم! ای فرزند رسول خدا! برص در بازوی من پیدا شده دعا کنید که بر طرف شود.

امام:

اللَّهُمَّ اِنَّكَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ تَحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ اَلْبِسْهَا عَفْوَكَ وَ عَافِيَتَكَ.

خدایا! تو کور مادرزاد و بیمار پیسی گرفته را بهبود می‌بخشی و استخوانهای پوسیده را زنده می‌کنی؛ این زن را ببخش و لباس عافیت بر وی بپوشان.

از او سؤال شد که اثر دعا چه شد؟

بانو: به خدا سوگند از جای خود برخاستم در حالیکه کوچکترین اثری از آن مرض در من نبود. 7

5- بکر بن محمد ازدی می‌گوید: در راه مکه به یکی از خویشاوندان من جنون عارض شد و دیوانه گردید. وقتی به حضور امام صادق (علیه السلام) رسیدیم عرض کردیم که او را دعا بفرماید و امام دعا فرمود و من دیدم در

همانجا که آن مرد دیوانه شده بود در همانجا بهبودی حاصل کرد و شفا یافت. 8

6- هنگامی که امام صادق (علیه السلام) همراه عده‌ای از یارانش در کنار کعبه و زیر ناودان بیت قرار داشت

پیرمردی جلو آمد و سلام گفت و سپس عرض کرد:

ای فرزند رسول الله! من شما اهل بیت را دوست می‌دارم و از دشمنانتان بیزارم. و من گرفتار بیماری شده‌ام و به خانه خدا پناه آورده‌ام، بلکه این مرض من بهتر شود.

آنگاه به گریه افتاد و خم شد سروپاهای امام را می‌بوسید و امام خود را کنار می‌کشید، به حدی که امام خود به گریه افتاد و دلش به حال آن بیمار سوخت. بعد به یارانش فرمود: این برادر دینی شما به شما پناه آورده دست به دعا بردارید!

و خود امام هم دستهایش را بلند کرد و عرض کرد: خدایا! تو انسانها را از طینت و سرشتی خالص آفریده‌ای و اولیای خود و دوستان اولیای خود را هم از آن طینت خالص خلق کرده‌ای؛ اگر بخواهی می‌توانی آنها و مرض‌ها را از ایشان دور بفرمائی. خدایا! ما به بیت محترم تو پناه‌ده شده‌ایم که همه چیز به آن پناه می‌آورد و این مرد هم به ما پناه آورده است و من از تو می‌خواهم - ای خدائی که با نور خود از آفریده‌هایش پوشیده مانده - از تو می‌خواهم به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین - ای آرزوی غصه‌مندان، درماندگان و گرفتاران! - اینکه به این مرد شفا دهی و گرفتاری و بلا را از او دور سازی و نارحتی را از او برطرف فرمائی، ای ارحم‌الرحمین! وقتی دعای امام تمام شد مرد راه افتاد و به در مسجد نرسیده بود که برگشت و گریه سر داد و گفت: «خدا می‌داند که رسالت خود را کجا قرار دهد». به خدا سوگند، اثری از بیماری در تن من نیست. 9

7- در صورت یونس بن عمار برص پیدا شد امام که نظرش به روی او افتاد دو رکعت نماز گزارد و بعضی دعاها خواند و در اثر دعای امام آثار برص کاملاً رفع شد و وقتی از مدینه بیرون می‌رفت بهبودی حاصل کرده بود. 10

8- طرخان نخاس می‌گوید: در حیره حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم. امام پرسید: کار شما چیست؟

عرض کردم: چهار پا معامله می‌کنم.

فرمود: برای ما يك قاطری بخر سیاه‌رنگ که زیر شکمش سفید و رانهایش نیز سفید و پوزه‌اش هم سفید باشد. گفتم: من قاطری با این ویژگیها ندیده‌ام.

به هر حال از حضور امام بیرون آمدم و به میدان مال‌فروشان رفتم. جوانی را دیدم که قاطر و استری را آب می‌دهد که درست همان خصوصیتی را داشت که امام فرموده بود. پرسیدم: ای جوان! این استرمال کیست؟ گفت: مال سرور و آقای من است.

پرسیدم: آیا آن را می‌فروشد؟

گفت: نمی‌دانم.

با او راه افتادم تا نزد صاحب استر رسیدیم و آن را از او خریدم و برگشتم و گفتم: قربانت گردم! این همان استری است که شما می‌خواستید. پس مرا دعا بفرمائید.

امام فرمود: خداوند مال و ثروت و فرزند و اولادت را زیاد گرداند.

آن مرد می‌گوید: من در میان مردم کوفه، ثروتمندترین و فرزندانترین آنان بودم. 11

9- حماد بن عیسی از امام صادق (علیه السلام) خواست که در حق او دعا بفرماید و از خدا بخواهد که زیارت خانه خدا را فراوان به او قسمت کند و ملك و خانه زیبا و همسری صالح و شایسته از بهترین خانواده‌ها و فرزندان

نیکوکار به او روزی فرماید. امام صادق (علیه السلام) نیز او را دعا فرمود و این خواسته‌هایش را مطرح ساخت و ضمن دعا، پنجاه بار زیارت خانه خدا را برای او خواست. خداوند نیز همه خواسته‌های او را داد و پنجاه بار به زیارت خانه خدا توفیق پیدا کرد. وقتی نوبت پنجاه و یکمین رسید و به سرزمین جحفه آمد (جائی میان مکه و مدینه) سیلی به راه افتاد و او غرق شد و به همین سبب غریق جحفه لقب گرفت. 12

10- زید شحام می‌گوید: به اطراف کعبه طواف می‌کردم و دستم در دست ابوعبدالله (علیه السلام) بود. امام در حالیکه سرشک از دیدگانش سرازیر بود فرمود: ای شحام! می‌دانی خدای من برای من چه کاری کرد؟ باز به گریه افتاد و بعد فرمود: ای شحام! من از خدا خواستم که سدید و عبدالسلام را که زندانی سیاست هستند، آزاد فرماید و خداوند لطف کرد و دعای مرا اجابت فرمود و آنان را آزاد نمود. 13

11- منصور عباسی، عبدالحمید 14 را زندانی کرده بود این خبر را عصر روز عرفه به امام اطلاع دادند. پس ام دست به دعا برداشت و ساعتی به نیایش پرداخت. بعد نگاهی به محمد بن عبدالله انداخت و فرمود: به خدا سوگند دوست تو (عبدالحمید) از زندان آزاد شد.

محمد می‌گوید: بعدها از عبدالحمید پرسیدم تو کی آزاد شدی؟ گفت عصر روز عرفه. 15

این دو کرامت اخیر علاوه بر اشعار بر مستجاب الدعوه بودن امام، اخبار از غیب را نیز در بردارد.

اینها برخی از دعا‌های مستجاب امام بود که در کتابها آمده است و راویان آنها را در سینه‌ها نگاه داشته‌اند و ملاحظه می‌شود که امام غالباً در این دعاها خیر مردم را خواسته است، فقط گاهی که صلاح دیده نفرینی هم کرده است؛ ولی بطور کلی امام بسیار مهربان و نرم‌خو بوده که حتی در برابر رفتار بد دشمنان که احياناً کوهها از تحمل آن نوع رفتارها ناتوانند، صبر پیشه کرده و کسی را نفرین نفرموده است جز داود بن علی و حکم کلبی و یکی از مأموران چاه زمزم را. 12- روزی امام صادق (علیه السلام) همراه یارانش غذا می‌خوردند. به خدمتکارش فرمود: برو از زمزم برای ما آب بیاور!

خادم راه افتاد، اما بدون آب برگشت و گفت: یکی از مأموران چاه، مرا از برداشتن آب منع کرد و گفت: آیا برای خداوند عراق آب می‌بری؟!

رنگ رخسار امام ابوعبدالله (علیه السلام) از شنیدن این کلام دگرگون شد و دست از طعام کشید و لبهایش را تکان می‌داد. بعد به خادم فرمود: برو برای ما آب بیاور!

و شروع کرد به تناول کردن غذا. اندکی نگذشت که خادم برگشت در حالیکه رنگش پریده بود. امام سؤال فرمود: جریان چه بود؟

گفت: آن مأمور چاه در چاه افتاد و تکه تکه شد و مردم او را بیرون می‌آورند.

امام خدا را سپاس گفت .

روزی دیگر امام، غلام و خدمتکارش را فرستاد تا از چاه زمزم آب بیاورد. حاضران شنیدند که امام می‌گفت:

اللهم اعم بصره اللهم اخرس لسانه اللهم اصم سمعه.

خدایا! چشم او را کور کن؛ زبانش را لال، و گوشش را کرو ناشنوا قرار بده!

خدمتکار آمد در حالیکه می‌گریست. امام پرسید: چه شده است؟

عرض کردم: فلان کس مرا زد و مانع از برداشتن آب گردید.

امام فرمود: برگرد که من او را از سر راه برداشتم.

خدمتکار برگشت دید که مأمور چاه کور، کرد و لال شده و مردم در اطرافش گرد آمده‌اند. 16

اخبار از رویدادهای آینده

چه بسیار حوادث و رویدادهائی که امام راجع به آنها سخن گفته و بعداً واقع شده‌اند و چه جریاناتی که امام درباره آنها صحبت فرموده و همانگونه شده‌اند که امام فرموده بود، چنانکه بطور مکرر پیرامون حکومت و سلطنت عباسیان سخن گفته است پیش از آنکه آنها قدرت را به دست بگیرند. ابومسلم خراسانی نزد امام آمد و در گوشی با امام صحبت کرد و اظهار داشت که مردم را به حکومت ایشان دعوت می‌کند و انبوهی از جمعیت هم پاسخ مثبت داده‌اند. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: آنچه تو به آن اشاره می‌کنی نشدنی است. حتماً بچه‌های عباس با حکومت بازی خواهند کرد.

ابو مسلم نزد عبدالله بن حسن رفته او را دعوت کرد و عبدالله هم خانواده‌اش را گرد آورد و قیام کرد و امام صادق (علیه السلام) را نیز برای مشورت فرا خواند. وقتی امام حاضر شد و میان سفاح و منصور نشست و مورد مشورت قرار گرفت، دست مبارکش را بر دوش سفاح گذاشت و فرمود: نه به خدا سوگند! ابتدا این سلطنت می‌کند. - سپس دست خود را بر شانه منصور نهاد و فرمود: - و فرزندان این با حکومت و سلطنت بازی می‌کنند. سپس برخاست و از مجلس بیرون رفت. 17

بار دیگر عبدالله بن حسن امام را دعوت کرد تا با پسرش محمد بیعت کند. امام فرمود: به خدا سوگند این کار نه برای تو است و نه برای فرزندان تو، بلکه به سفاح و سپس به منصور می‌رسد و بعد به فرزندان او. وقتی امام از مجلس خارج شد ابوجعفر منصور به دنبال امام بیرون آمد و پرسید: آیا می‌دانید چه می‌گوئید؟ امام پاسخ داد: آری، به خدا سوگند می‌دانم چه می‌گویم و این کار خواهد شد. 18

اخبار دیگر راجع به حکومت بنی عباس

امام صادق (علیه السلام) راجع به قتل محمد و ابراهیم دو پسر عبدالله بن حسن بارها صحبت کرده بود. روزی فرمود: مروان آخرین سلطان بنی امیه است و اگر محمد بن عبدالله قیام کند کشته خواهد شد. 19 روزی به محمد که برای امام ژست گرفته بود و فخر می‌فروخت فرمود: گویا می‌بینم که سرترا آورده‌اند و آن را روی سنگ زنا بیز نهادند و خون از آن فرو می‌چکد.

محمد نزد پدر آمد و کلام امام صادق (علیه السلام) را بازگو کرد. پدر گفت: خداوند درباره مصیبت تو مرا پاداش دهد، جعفر (علیه السلام) به من هم گفته که تو صاحب سنگ زنا بیز هستی. 20

روزی دیگر همین جریان را به امّ الحسین دختر عبدالله بن محمد بن علی بن الحسین (علیه السلام) در پاسخ سؤال از وضع محمد خبر داد و فرمود: آشوبی می‌شود و محمد کنار خانه يك رومی کشته می‌شود و برادر ابی و امی‌اش هم در عراق در حالی کشته می‌شود که سمهای اسبش توی آب قرار دارد. 21 و به عبدالله بن جعفر بن مسبور فرمود: آیا صاحب ردای زرد را می‌بینی؟ (یعنی ابو جعفر منصور را). گفتم: آری .

امام: ما همچون می‌بنییم که او محمد را خواهد کشت.

عبدالله: براستی محمد کشته خواهد شد؟

امام: آری.

عبدالله می‌گوید: در دل خود گفتم به خداوند کعبه سوگند که او نسبت به محمد حسودیش شده است. اما به هر حال نمردم تا با چشم خود دیدم که محمد به قتل رسید.

همین جریان را به پدر آنان عبدالله بن حسن نیز اطلاع داده و فرمود: منصور، محمد را روی سنگهای زیتون می‌کشد و بعد برادرش را در کنار شط به قتل می‌رساند، در وضعی که سمهای اسبش در آب قرار داشته باشد. 22. خلاصه آنکه همه آنچه که امام صادق (علیه السلام) راجع به بنی عباس و محمد و ابراهیم فرموده بود تحقق پیدا کرد و هیچکدام خلاف در نیامد.

روزی امام (علیه السلام) به شعیب بن میثم با کنایه و اشاره از نزدیک شدن مرگ و اجل او سخن گفت و فرمود: ای شعیب! چقدر زیباست که وقتی مردی می‌میرد ما خاندان را دوست بدارد و از دشمن ما دوری جوید. شعیب پاسخ داد: به خدا سوگند می‌دانم که اگر کسی چنین باشد در بهترین حال مرده است. امام فرمود: ای شعیب! در حق خود نیکی کن و با خویشاوندانت ارتباط داشته باش و با دوستان و برادرانت رفت و آمد کن و ثروتی نیندوز به این بهانه که برای روز مبادا و اهل و عیالت ذخیره می‌کنی؛ چون آنکه آنان را آفریده روزی ایشان را هم خواهد داد.

شعیب می‌گوید: «در دل خویش گفتم امام از مرگ من خبر می‌دهد». و اتفاقاً شعیب یک ماه بعد درگذشت. 23. روزی امام به اسحاق بن عمار صیرفی که از اصحاب مورد وثوقش بود فرمود که او در ماه ربیع خواهد مرد. توضیح جریان آنکه اسحاق به امام عرض کرد که سرمایه ما پراکنده و در دست این و آن است و بیم از آن دارم که اگر اتفاقی بیفتد سرمایه ما از دست برود. فرمود: برای ماه ربیع همه سرمایه و ثروت خود را گرد بیاور! همانگونه که امام خبر داده بود اسحاق در ماه ربیع درگذشت. 24.

یک سال پیش از آنکه معلى بن خنيس به دست داود بن علی عباسی کشته شود امام همه جریانات را اطلاع داده بود.

امام از ابو بصیر، احوال ابو حمزه را پرسید. او گفت که صحیح و سالم بود امام فرمود: وقتی نزد او رفتی از قول ما به وی سلام برسان و به او اطلاع بده که در فلان وقت و فلان ساعت خواهی مرد.

ابو بصیر می‌گوید: برگشتم و نزد ابو حمزه بودم. اتفاقاً او در همان روز و همان ساعت درگذشت. 25.

و هنگامی که امام از قتل زید مطلع شد و اینکه پسر او یحیی به خراسان فرار کرده است و مردم آنجا دور او را گرفته‌اند، فرمود: یحیی نیز مانند پدرش کشته و به دار آویخته می‌شود.

از قضا او هم در جوزجان کشته و به دار آویخته شد. 26.

این بود شمه‌ای از گزارش و اخبار امام از حوادث و جریانات آینده که آنگونه واقع شدند که امام فرموده بود. اما جریاناتی که واقع شده بودند واحدی از آنها مطلع نبود و فقط امام مطلع شده و خبر داد، بسیار زیاد است که چند مورد را یادآور می‌شویم.

میان مهزم بن ابی بریده اسدی کوفی که از راویان و اصحاب امام بوده و مادرش مشاجره‌ای رخ داده بود. او مادرش را برای زیارت خانه خدا آورده و در مدینه با وی تندی کرده بود. صبح که حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شد، امام بدون مقدمه فرمود: ای مهزم! چرا دیشب با مادرت آنگونه تند رفتاری کردی؟ مگر نمی‌دانی که شکم او منزلی بوده که تو در آن سکونت کرده‌ای و در دامن او پرورش یافته‌ای و از سینه و پستانهای او شیر

نوشیده‌ای. پس با او آنگونه تندی و خشونت مکن! 27.

مردی از آشنایان امام وارد مدینه شده و در خانه‌ای که فرود آمده بود، دخترکی زیبا بود. وقتی آن مرد، شبانه وارد خانه شده و آن دختر در را باز کرده بود، مرد دست دراز کرده و پستانهای او را گرفته بود. امام تا او را دید، فرمود: از کار دیشب‌ی‌ات زود توبه کن. 28.

مردی از اهل کوفه وارد خراسان شد و مردم را به ولایت امام صادق (علیه السلام) دعوت کرد و اختلاف پیش آمد. برخی به آن مرد گرویدند و بعضی منکر شدند و بعضی هم بی تفاوت و بی طرف ماندند. هر گروه نماینده‌ای انتخاب کردند و نزد امام صادق (علیه السلام) فرستادند. اتفاقاً یکی از آن نمایندگان، در میان راه با کنیزکی خلوت کرد. وقتی نزد امام حاضر شدند و از مقصودشان اطلاع دادند، امام به سخنگوی آنان که همان مرد گناهکار بود، فرمود: تو از کدام گروه هستی؟

او گفت: من از پیرواداران که احتیاط کرده‌ام.

امام فرمود: پس چرا در فلان روز و فلان ساعت احتیاط نکردی و به آن دخترک نزدیک شدی؟

و مرد سکوت اختیار کرد 29 به جانم سوگند، اگر آن مردم طالب حقیقت بودند، این بهترین نشان امامت و حقانیت امام صادق (علیه السلام) بوده است.

عبدالله نجاشی، زیدی مذهب بوده و نزد عبدالله بن حسن آمد و شد داشته است. روزی حضور امام صادق (علیه السلام) رسید. امام به وی فرمود: یادت می‌آید روزی از درخانه شخصی می‌گذشتی و از ناودان خانه، آب می‌ریخت و تو پرسیدی، گفتند که آب ناپاکی است و تو خودت را با لباس به نهر انداختی و آب از سر و صورت تو می‌ریخت؛ بچه‌ها! دورت جمع شدند و فریاد می‌زدند و بر تو می‌خندیدند؟!

عبدالله وقتی از حضور امام بیرون آمد، گفت: امام و رهبر من این است و نه دیگران.

و طی چند روایت آمده است که ابو بصیر بر امام صادق (علیه السلام) وارد شد، در حالیکه جنب بود و امام او را توبیخ فرمود که چرا با این حال نزد او آمده است.

خود ابوبصیر می‌گوید: برای اینکه امامت حضرت صادق (علیه السلام) برای من روشن شود، با حالت جنابت نزد او آمدم.

فرمود: ای ابا محمد! با حالت جنابت حضور ما می‌آیی؟

ابو بصیر: عمداً این کار را کردم.

امام: آیا ایمان نیاورده‌ای؟

ابوبصیر: چرا، برای حصول اطمینان و یقین.

و در دل گفتم که بی شك او امام و رهبر است. 30.

اطلاع از راز دلها

نفس مؤمن اگر از رذائل پاک گردد همچون آئینه صاف و شفاف می‌شود که همه چیز در آن نقش می‌بندد و لذا رسول خدا فرمود:

اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله .

پروا داشته باشید از فراست و زیرکی مؤمن که او به نور خداوندی می‌نگرد.

و تازه این حال مؤمن عادی است تا چه رسد به امام مؤمنان. و این خضر است که کشتی را معیوب می‌کند و

دیوار را بالا می‌برد و پسر بچه را می‌کشد، فقط برای آنکه علم و آگاهی از سوی خداوند سبحانه دارد. پس هیچ

جای تعجب نخواهد بود که امام به عنوان اظهار کرامت، برخی از رازهای دل مردم را بازگو کند.

عمر بن یزید، امام صادق (علیه السلام) را که بیمار بود ملاقات و عیادت کرد امام از شدت درد رو به دیوار و پشت

به عمر کرده بود. تا از دل عمر بن یزید گذشت که شاید امام در این حال بیماری از دنیا برود پس بپرسم که امام

بعد از او کیست، ناگهان امام صادق (علیه السلام) رو به طرف او کرد و فرمود: جریان آنطور نیست که تو

می‌پنداری. این بیماری من خوب می‌شود و من بهبودی پیدا می‌کنیم. 31

حسن بن موسی حنط، جمیل بن دراج و عائذ احمسی سه نفری حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیات شدند. عائذ گفت: من سؤالی دارم که باید از امام بپرسم.

به هر حال وارد شدند، سلام گفتند و نشستند. در این موقع امام رو به عائذ فرمود: هر کس فرائض و واجبات را بجا آورد خداوند او را در برابر بقیه اعمال مستحبی مؤاخذه و بازخواست نخواهد فرمود. بعد اما اشاره فرمود و هر سه نفر بلند شدند و بیرون رفتند. در این وقت همراهان عائذ به او گفتند: سؤال تو چه بود؟

عائذ: همان که شنیدید؛ چون من نمی‌توانم شبها بپا خیزم و نافله شب بخوانم و از آن بیم داشتم که خداوند مرا به این سبب مؤاخذه فرماید و هلاک شوم. 32

3- شهاب بن عبد ربه بر امام صادق (علیه السلام) وارد شد. او می‌خواست بپرسد که آیا شخص جنب می‌تواند از ظرف آب بنوشد. وقتی به حضور امام رسید مسأله را فراموش کرد. امام صادق (علیه السلام) نگاهی به شهاب انداخت و فرمود: مانعی ندارد که جنب از دبه و یا کوزه آب بیاشامد. 33

4- جعفر بن هارون زیات همزمان با امام صادق (علیه السلام) کعبه را طواف می‌کرد. زیات نظرش به امام افتاد و در دل خویش گفت: آیا این حجت خداست؟ و آیا این همان کسی است که خداوند جز با شناخت و معرفت او عملی را نمی‌پذیرد؟ در همان لحظه‌ای که او مشغول چنین فکری بود امام صادق (علیه السلام) از پشت سر دست بر شانه او نهاد و با قرائت آیه بیست و چهار از سوره القمر (أبشراً منا واحد انتبهه انا اذا لفی ضلال وسعر) کنایه‌ای به او زد و گذشت. 34

5- خالد بن نجیح همراه عده‌ای به حضور امام رسید. او که سرش را بسته بود در گوشه‌ای نشست و در دل خویش چنین نجوی کرد که مردم اگر بدانند که با چه کسی هم صحبت و هم مجلس شده‌اند نزد پروردگار عالمیان! تا این مطلب از دل او گذشت امام صادق (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: ای بیچاره خالد! به خدا سوگند، من بنده آفریده شده‌ای هستم و پروردگاری دارم که او را می‌پرستم. اگر او را نپرستم به خدا قسم مرا با آتش، عذاب می‌کند.

خالد که متوجه خطا و اشتباه خود شده بود گفت: نه به خداوند سوگند، عقیده من هم درباره شما همان است که خودتان فرمودید. 35

این اندکی است که از بسیاری کرامات و مناقبی که کتب بزرگ و معتبری درباره امام صادق (علیه السلام) نقل کرده‌اند و هیچ شگفتی ندارد که در لابه‌لای کتابها چندین برابر آنچه که ما در این مختصر آوردیم، وجود داشته باشد.

البته از آنجائی که ما در زمان صادق (علیه السلام) نبوده‌ایم تا مستقیماً شاهد گر این صحنه‌های کرامت و اعجاز باشیم ناگزیر باید از راه روایت و نقل به آنها اذعان پیدا کنیم، همچنانکه همه معاصران امام به چنین مشاهداتی توفیق پیدا نکرده‌اند. بنابراین، نقل و روایت عمده‌ترین راه اثبات این اعمال و کرامات است.

پاورقی‌ها:

- 2- نگاه کنید به فصل «امام از دیدگاه برخی مورخان و محدثان» از همین نوشته.
- 3- نگاه کنید به «نورالابصار» از شبلینجی، «مطالب السؤل از ابن طلحه شافعی، «صواعق محرقه» از ابن حجر، «تذكرة الخواص» از سبط بن جوزی، «فصول مهمه» از ابن صباغ مالکی، «ینابیع المودة» از شیخ سلیمان قندوزی و جز اینها. و ما بخشی از این مطالب را در فصل «گرفتاریهای امام» آوردیم. مراجعه شود.
- 4- نگاه کنید به «نورابصار»، «صواعق محرقه» و «فصول مهمه».
- 5- همان کتابها.
- 6- نگاه کنید به اسعاف الراغبین، مطالب السؤل، صواعق محرقه، کشف الغمه و صفوة الصفوه.
- 7- امالی شیخ طوسی، مجلس چهارده.
- 8- بحارالانوار، ج 47، ص 63.
- 9- بحارالانوار، ج 47، 122/.
- 10- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 232.
- 11- بحارالانوار، ج 47، ص 152.
- 12- خرائج و جرائح.
- 13- رجال کشی، ص 183.
- 14- در «کشف الغمه» تصریح می‌کند که او محمد بن عبدالله بن ابی العلاء ازدی سمین کوفی بوده است که از اصحاب و یاران امام می‌باشد.
- 15- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 234 و بحارالانوار، ج 47، ص 143.
- 16- خرائج و جرائح.
- 17- اثبات الوصیه مسعودی، ص 141.
- 18- مقاتل الطالبیین .
- 19- اثبات الوصیه.
- 20- اعلام الوردی، ص 273.
- 21- مقاتل الطالبیین.
- 22- همان کتاب.
- 23- مدینه المعاجز.
- 24- اعلام الوری، ص 270.
- 25- رجال کشی، ص 177.
- 26- ینابیع الموده، ص 381.
- 27- بحارالانوار، ج 47، ص 27 نقل از بصائر الدرجات.
- 28- اعلام الوری، ص 268.
- 29- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 221.
- 30- وسائل الشیعه، ج 1، ص 490، حدیث 3.
- 31- بصائر الدرجات، ص 239 چاپ تبریز.
- 32- همان کتاب و تهذیب شیخ ج 2 ص 10 چاپ جدید.

- 33- بصائر الدرجات، ص 236 و 240 و 241 و 242.
- 34- بصائر الدرجات، ص 236 و 240 و 241 و 242.
- 35- بصائر الدرجات، ص 236 و 240 و 241 و 242.